

عارفان سهروردیه بزغشیه فارس

نوشته محمد جواد شمس

تصوّف فارس هر چند تاکنون به طور جدّی مطرح نشده، امّا بی‌شک نقش عمده و مهمّی در تحکیم و تعالی تصوّف اسلامی داشته است. تعلق برخی از پرآوازه‌ترین صوفیان سده‌های نخستین اسلامی به مکتب عرفانی فارس، گواهی است بر این مدّعا. از این رو مکتب عرفانی فارس را در کنار مکاتب عرفانی بغداد و خراسان می‌توان سومین مکتب عرفانی به شمار آورد.

ظهور و رشد تصوّف در آن سرزمین در سده سوم قمری آغاز شد و در سده‌های چهارم و پنجم، همچنان که مکتب عرفانی خراسان و صوفیان و عارفان این مکتب تمامی قلمرو اسلام را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده بودند، صوفیان فارس نیز در شمار پرآوازه‌ترین بزرگان عرفان آن عصر بودند.

نخستین نام پرآوازه که پس از عصر جنید و حلاج، تمام قلمرو یک دوره را تسخیر کرد، نام «شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف» بود و پس از آن، ابواسحاق کازرونی از چنان شهرتی برخوردار شد که سالها بعد به نام او در سرزمینهای مختلف موقوفاتی پدید آمد.

سده‌های هفتم و هشتم قمری را می‌توان اوج شکوفایی تصوّف فارس به شمار آورد. کمتر محقّقی است که در عرفان اسلامی به آثار روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶ ق) رجوع نکند، و کمتر صاحب ادب و معرفتی است که متأثر از سروده‌های تغزلی - عرفانی شمس الدّین محمد حافظ شیرازی نشود.

در سده‌های هفتم و هشتم قمری یکی از مهمترین و مقبول‌ترین سلسله‌های عرفانی در فارس، سلسله سهروردیه بود و خاندان بلیانی و بزغشیه از جمله مشهورترین صوفیان این سلسله به شمار می‌آمدند.

خاندان بزغشیه

بزغشیه عنوان خاندانی از عالمان و عارفان سلسله سهروردیه است که در فاصله سده‌های هفتم تا دهم / سیزدهم تا شانزدهم در شیراز می‌زیسته‌اند و مروّجان این سلسله در آن دیار بوده‌اند. طریقت عرفانی «بزغشیه سهروردیه» منسوب به آنان است. ظاهراً نسبت این خاندان به شخصی به نام بزغش یا بزغوش - یا به گفته فصیح خوانی بزغش بن عبدالله^۱ - می‌رسد و به همین سبب به «بزغش»^۲ شهرت یافتند. شاخص‌ترین و نامدارترین افراد این خاندان عبارت‌اند از:

۱. نجیب‌الدین علی بن بزغش شیرازی

عالم و عارف مشهور سلسله سهروردیه و بنیانگذار و سرسلسله سهروردیه بزغشیه در سده هفتم قمری. معین‌الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، مؤلف شدالازار، او را «العالم العارف المحقّ المحقّق منبع الحقائق و المعارف و مجمع الشواهد و اللطایف» خوانده^۳ و همچنین از او با عناوین «شیخ الشیوخ المحقّقین»، «شیخ شیوخ عصر و امام ائمه دهر کشف الواصلین»^۴، یاد کرده‌اند. پدرش که در اصل از بازرگانان و ثروتمندان بزرگ شام بود در اواخر سده ششم / دوازدهم به شیراز هجرت کرد و در آنجا رحل اقامت افکند و اندکی بعد با دختر قاضی شرف‌الدین محمد حسنی (متوفی ۶۴۱ ق) ازدواج کرد؛ که ثمره آن نجیب‌الدین علی، سرسلسله مشایخ بزغشیه بود.^۵

۱. فصیح خوانی، مجمل فصیحی، ۳۴۷/۲؛ نیز قس: ابن حجر عسقلانی، الدرر الکامنه، ۱۱/۲.

۲. بزغش در اصل نامی ترکی، مرکب از «بوز» و «قوش» به معنی «پرندۀ خاکستری» است (نک: سامی، قاموس ترکی: ۳۱۱-۱۱۰۰-۱۱۰۱).

۳. جنید شیرازی، شدالازار، ۳۳۴.

۴. و صاف، و صاف الحضرة، ۱۹۳؛ زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ۱۷۷.

۵. جنید شیرازی، شدالازار، ۳۳۴-۳۳۵؛ عیسی بن جنید، تذکره هزارمزار، ۳۷۲-۳۷۳؛ جامی، نفحات الانس، ۴۷۴؛ همچنین برای شرح احوال قاضی شرف‌الدین، نک: زرکوب شیرازی، شیرازنامه، ۲۰۲؛ جنید شیرازی، ۲۹۲-۲۹۳.

تاریخ ولادت نجیب‌الدین را فقط صاحب شیرازنامه ۵۹۴ ق ذکر کرده است.^۶ جنید شیرازی درباره ولادت او و سبب نامگذاریش به علی و ملقب شدنش به نجیب‌الدین، خبری نقل کرده است: «شی پدر او امیرالمؤمنین علی (ع) را به خواب دید، [آن حضرت] به او غذایی داد و سپس فرمود که خداوند پسری نجیب و صالح به تو عنایت خواهد کرد. هنگامی که پسرش ولادت یافت، او را تیسناً و تبرکاً علی نام نهاد و به نجیب‌الدین ملقبش ساخت».^۷

در شرح احوال نجیب‌الدین گفته‌اند که او از همان آغاز به جمع فقرا و درویشان تمایل داشت و از تنعمات دنیوی دوری می‌جست و به جای جامه‌های فاخری که پدرش برای او فراهم می‌آورد، پشمینه می‌پوشید. تا آنکه درد طلب در او فزونی یافت. مدتی گوشه‌نشینی اختیار کرد و سرانجام در پی رؤیایی صادقه، ارشاد و هدایت او در طریق تصوف به شیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ ق) حواله شد.^۸ به گفته جنید شیرازی، او شی در خواب دید که از روضه شیخ کبیر شیخی خارج شد و به دنبال او شش شیخ دیگر نیز از آنجا بیرون آمدند. شیخی که در پیشاپیش همه بود به او تبسم کرد و دستش را به دست آخرین شیخ داد و به او گفت: «هذه وديعة من عندالله عندك». نجیب‌الدین برای تعبیر خواب به همراه پدرش نزد شیخ ابراهیم مجذوب - که از عقلاء مجانین شیراز بود - رفت و او در تعبیر آن گفت: شیخ اول شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف بوده و شش تن دیگر از جمله مشایخی‌اند که در طریقت او بوده‌اند. «شیخ آخر می‌بایست هم‌اکنون نیز زنده باشد، پس به دنبال او برو و او را بیاب».^۹ پس از آن نجیب‌الدین با کسب اجازه از پدر رهسپار حجاز گردید.^{۱۰} به گفته جامی، مؤلف نفحات الانس: «در این سفر شیخ شمس‌الدین صفی نیز با او همراه بود».^{۱۱} از این سخن جامی که «وی بر شیخ نجیب‌الدین قرآن خوانده و شیخ نجیب‌الدین بر وی چیزی از فقه»^{۱۲}، بر می‌آید که وی قبل از در آمدن در طریق تصوف، علوم دینی از جمله فقه را در زادگاهش آموخته بوده است.

نجیب‌الدین در حجاز با شیخ شهاب‌الدین سهروردی ملاقات کرد و در سلک ارادتمندان و مریدان او در آمد. چندین سال به سیر و سلوک پرداخت و سرانجام نیز از شیخ خرقة خلافت یافت.

۶. زرکوب شیرازی، ۱۷۸.

۷. جنید شیرازی، ۳۳۵؛ عیسی بن جنید، ۳۷۳؛ جامی، همانجا.

۸. زرکوب شیرازی، ۱۷۷؛ جنید شیرازی، ۳۳۵-۳۳۶؛ جامی، ۴۷۴-۴۷۵؛ نیز نک: محمود بن عثمان، فردوس المرشدیه، ۴۲۹-۴۳۰.

۹. جنید شیرازی، همانجا.

۱۰. همان منبع پیشین، ۴۳۰.

۱۲. همانجا.

۱۱. جامی، ۴۸۱.

وی گذشته از طی مراحل سلوک، برخی از آثار عرفانی از جمله عوارف المعارف شیخ شهاب الدین را نیز نزد او خواند. پس از کسب مقام خلافت شیخ، با اجازه پیر خود - به احتمال در دهه ۶۲۰ ق - به زادگاهش بازگشت. در آنجا خاتقاهی بنا نهاد و به ارشاد و هدایت خلق و تعلیم علوم و معارف صوفیه پرداخت. همچنین حدیث نیز روایت می کرد.^{۱۳} برخی از مریدان و تربیت یافتگان مکتب او در شمار مشهورترین و بزرگترین عالمان و عارفان عصر خود بودند. از آن جمله اند: سعدالدین محمد بن احمد فرغانی (متوفی ۶۶۹ ق)، و علامه قطب الدین محمود شیرازی (متوفی ۷۱۰ ق). فرغانی نیز در کتاب مناهج العباد الی المعاد در بخش «انتساب مریدان به مشایخ» از شیخ نجیب الدین با عنوان شیخ خرقة خود یاد کرده است.^{۱۴}

از دیگر ارادتمندان او می توان به بزرگان زیر اشاره کرد: شهاب الدین زرکوب شیرازی، پدر احمد زرکوب شیرازی، صاحب شیرازنامه؛ شیخ بهاء الدین ابوبکر بن جمال الدین محمد باکالنجار (متوفی ۷۱۲ ق)؛ شیخ حسن بن عبدالله معروف به تنککی؛ نورالدین عبدالصمد بن علی اصفهانی؛ شیخ نورالدین عبدالقادر معروف به حکیم (متوفی ۶۹۸ ق) و ابن قتاد.^{۱۵} بزرگان دیگری از جمله شیخ احمد بن عبدالله معروف به شهره (متوفی ۶۲۳ ق) و شیخ محب الدین ابوموسی جعفر بن مکی بن جعفر موصلی (متوفی ۷۱۱ ق) از مصاحبان او بوده اند.

نجیب الدین در شیراز از چنان شهرتی برخوردار گردید که آوازه اش، برخی از مشتاقان و طالبان حقیقت را به سوی شیراز کشاند. شیخ اوحدالدین عبدالله بلیانی (متوفی ۶۸۳ یا ۶۸۶ ق) چون شهرت شیخ را شنید به قصد دیدار او و «طلب زیادت» از کازرون به شیراز آمد. شیخ صنی الدین اردبیلی نیز که در طلب پیری راهبر بود، چون «شنیده بود که انجیب الاولیاء شیخ نجیب الدین بزغوش، رحمة الله علیه، در شیراز مرد صاحب ولایت است و آوازه و دبدبه او در مسامع زمین طنین دارد، شیخ به هوس او روی به شیراز آورد، لیکن در راه، در اهر و قزوین و غیرهما هر جا که خبر و نشان صاحب خبری و پیری شنید، عنان طلب به صوب او گردانیدی ... و همچنان پیاده با جامه و زی فقرا در شهر (شیراز) رفت و در مقام مقابر شیخ کبیر ابو عبدالله خفیف، نورالله روحه، فرود آمد و آن جا

۱۳. زرکوب شیرازی، ۱۷۷؛ جنید شیرازی، ۳۰۶، ۳۳۵-۳۳۶؛ عیسی بن جنید، ۳۷۳-۳۷۴؛ جامی، ۴۷۵؛ محمود بن عثمان، ۴۲۹-۴۳۰.

۱۴. فرغانی، مناهج العباد الی المعاد، ۱۸۰-۱۸۴؛ نیز نک: قطب الدین شیرازی، درة التاج، ۲۶۲-۲۶۶؛ محمود بن عثمان، ۴۲۹؛ زرکوب شیرازی، ۱۷۷-۱۷۸؛ جامی، ۵۵۸-۵۵۹.

۱۵. زرکوب شیرازی، ۱۳۵؛ جنید شیرازی، ۸۱-۸۳، ۱۵۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۹۲، ۳۹۴؛ جامی، ۴۸۲.

به سر می برد و چون شیخ، قدس سره، آن جا رسید، مدتی بود که شیخ نجیب الدین بزغوش، رحمة الله عليه، کأس منیة چشیده بود و به جوار رحمت رسیده، تأسف این معنی در شیخ ... ظهور یافت^{۱۶}». گذشته از صوفیان و عارفان، دلگردان نیز دیدار شیخ نجیب الدین را مغتنم می شمردند. انکیانو، امیر مغول، که در سال ۶۶۷ ق از طرف اباقخان، پسر هلاکو، به حکومت فارس منصوب شد، به دیدار شیخ شتافت. در تاریخ و صاف الحضرة آمده است که انکیانو چنان تحت تأثیر سخنان شیخ قرار گرفت که مجلس شیخ را بی اذن وی ترک گفت و در عذرخواهی از شیخ اظهار داشت: «اگرچه برخاستن نه بر قانون ادب اتفاق افتاد، اما از قوت معنی این بیان، داعیه ایمان در خاطر رسوخ یافت، اگر لمحۀ دیگر در مجلس ... می رفت، از دین آباء و اجداد تبراً خواست کرد^{۱۷}». این عبارت نشان دهنده شأن و منزلت والای شیخ و نفوذ کلام و مقبولیت وی در عصر خود است.

شیخ نجیب الدین سرانجام در شعبان ۶۷۸ ق در شیراز در گذشت و در خانقاهش در نزدیکی محله قتلغ (قتلغ) به خاک سپرده شد.^{۱۸} قاضی سید مجتبی عثمانی در رثای شیخ قصیده ای سروده که ابیاتی از آن در شدالازار آمده است:

مَضَى شَيْخَنَا شَيْخَ الشُّبُوحِ بِاسْرِهِمْ	و قد كان في الاسلام قطباً مُعظماً
نَجِيبٌ لَدَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلُ عَصْرِهِ	و اعلمهم ما عاش فيهم و اعدما
فان تعلموا يا قوم من مات منكم	لا جريتم من كل اعينكم دما
وها انا باقي لا ارى العيش بعده	هنيئاً و لاهذى الحياة مُنعماً
وانشد هذا البيت في كل لحظة	جزى الله خيراً من به حرّك الفما
فما كان قيس هلكه هلك واحد	ولكنه بنیان قوم تهدماً ^{۱۹}

در سده هشتم قری، به دستور ملکه خاتون، دختر سلطان محمود شاه اینجو، گنبدی بر مزار شیخ ساختند و در اطراف آن مدرسه و عمارتهای دیگری بنا کردند.^{۲۰}

هر چند گفته اند که نجیب الدین صاحب سخنان لطیف و رساله ها و تصانیف عرفانی بود، اما جز سخنان پراکنده از او چیزی در دست نیست. او در پاسخ به سؤال انکیانو درباره «حقیقت انسان» گفته

۱۶. ابن بزاز، صفوة الصفا، ۹۵-۹۷.

۱۷. و صاف، ۱۹۳-۱۹۴.

۱۸. زرکوب شیرازی، ۱۷۸؛ جنید شیرازی، ۳۳۷؛ فصیح خوانی، ۳۴۷/۲؛ جامی، ۴۷۶؛ نیز قس: غلام سرور لاهوری، خزینة الاصفیاء، ۲۸/۲ که مزار او را در بغداد دانسته است.

۱۹. جنید شیرازی، ۳۳۷-۳۳۸؛ نیز درباره اشعار نک: قزوینی، پاورقی، ۱، ص ۳۳۸.

۲۰. زرکوب شیرازی، ۱۷۸.

است: «مثال عالم ملک و ملکوت دو طبقه صدف است و گوهر نایاب آن وجود انسان. وجود انسان که آن را گوهر آن صدفه خواندیم هم صدفی است و گوهر آن صدف، دل او ... و دل دانا نیز صدفی است و گوهر آن عقل فیاض و باز عقل مثابت صدف دارد و گوهر آن نوری است که بدان معرفت باری عزّ و علا و مقربان حضرت او مربوط است». او در ادامه سؤال انکیانو مینی بر آنکه: «نور صدفه عقل که آلت معرفت اسرار ربوبیت است در وجود حاضران موجود است یا مفقود؟» پاسخ داد: «اگر جماعتی حاضر باشند و از میان ایشان یک کس چراغی برگیرد و دیگری شمع و سه دیگر مشعله، چون اسم نور مشترک است همه را علی الاطلاق صاحب نور توان گفت، اما چون آن انوار به نسبت نور چشمه آفتاب بی وجود نماید، ازین تمثیل روشن شد که نور دل عارف را مثابه اشعه آفتاب نورانی تصور باید کرد و از آن دیگر ...^{۲۱}».

به گفته جامی: «روزی وی را گفتند که سرّ توحید را به مثالی روشن کن اگفت: «دو آیینه و سیبی». یکی از فضلا حاضر بود، این معنی را به نظم آورد و گفت:

شیخ کامل نجیب دین پیر کهن این حرف نو آورد به صحرای سخن
گفتا که ز وحدت ار مثالی خواهی سیبی و دو آیینه تصور می کن

و نیز روزی دیگر فرمود که: پیوسته وصف خال معشوق می کنم و این عجب که او خود خال نیست، پس فرمود که می خواهم که کسی این معنی را به نظم آورد. همان فاضل حاضر بود گفت:

ای آنکه ترا به حسن تمثالی نیست چون حال من از خال رخت حالی نیست
وصافی من همه ز خال رخ تست وین طرفه که بر رخ تو خود خالی نیست^{۲۲}

از شیخ نجیب الدین فرزند پسری به نام ظهیر الدین عبدالرحمن باقی ماند که بعد از پدر بر مسند ارشاد تکیه زد.

۲. ظهیر الدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش

از صوفیان سلسله سهروردیه بزغشیه در فارس. ظهیر الدین در شیراز به جهان گشود. تاریخ ولادت

۲۱. و صاف، ۱۹۳-۱۹۴.

۲۲. جامی، ۴۷۵-۴۷۶؛ نیز نک: کشمی، نبات القدس، ۱۴۹.

او دانسته نیست، اما با توجه به گفته جنید شیرازی و به تبع او جامی، مبنی بر اینکه در زمان بارداری مادرش، شیخ شهاب‌الدین سهروردی (متوفی ۶۳۲ ق) پاره‌ای از خرقة خود را برای او فرستاد، می‌بایست پیش از وفات شیخ شهاب‌الدین ولادت یافته شد. ظهیرالدین نزد پدرش علوم و معارف صوفیه را فراگرفت و بیشتر عمر خود را در شیراز در خدمت پدرش گذراند و ظاهراً در این مدت فقط یک مرتبه به زیارت خانه خدا مشرف شد. در این سفر، چنانکه مؤلف شدالآزار اشاره کرده، در شب عرفه به روضه مطهر پیغمبر اکرم (ص) آمد و پس از سلام، هاتقی از وراء حجاب آواز داد که: «و علیک السلام یا ابا التجاشی. چون بر این حال مطلع شد، شکر خدای گزارد و خویشان از این حال خبر داد و بشارت داد که مراد حاصل شد و سیدعباد او را این کُنیت کرد. بعد از آن شیخ ظهیرالدین احادیث بخواند ۲۳».

او نزد پدرش و بسیاری دیگر از عالمان و بزرگان، از جمله شرف‌الدین عبدالله بن زکّی بن عبدالله بوشکانی (متوفی ۶۶۸ ق) علم آموخت ۲۴، و پس از وفات پدر، عهده‌دار مسند وی شد و به تعلیم علوم دینی و معارف صوفیه همت گماشت. در حوزه درس و ارشاد او بسیاری گرد آمدند و عالمان و عارفان بزرگی چون: عبدالرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۶ ق)؛ عزالدین محمود کاشانی (متوفی ۷۳۵ ق)؛ ناصرالدین ابوحامد محمود بن مسعود (متوفی ۷۰۵ ق)؛ بهاء‌الدین علی بن ابی‌بکر بن عبدالله بدل (متوفی ۷۳۹ ق)؛ ابوالبقاء عبدالله بن محمود بن حسن شیرازی (متوفی ۷۲۲ ق)؛ شیخ ناصرالدین عمر بن محمد بن عمر بن احمد کبری و احمد زرکوب شیرازی، مؤلف شیرازنامه، در شمار شاگردان و مریدان او بودند. ۲۵
ظهیرالدین، در مجالس تعلیم و تدریس خود، بر خواندن و تدریس عوارف‌المعارف اصرار می‌ورزید. زرکوب شیرازی در سال ۷۱۳ ق، نزد او بخشی از کتاب عوارف‌المعارف را خواند و از او اجازه تدریس آن را یافت. زرکوب در معرفی شیخ خود گفته است، «... الشیخ الامام العالم المرشد ملک المشایخ و الافاضل المتوزعین ظهیرالملة والدین عبدالرحمن بن علی بن بزغش، علیه‌الرحمه، از کبار مشایخ و ائمه عصر بوده، نباهت ذکر و وجاهت قدر او از آن روشن تر است که به مزید وضوحی حاجت افتد، و آثار مساعی و مقامات محمود او در صنوف احوال و صروف احوال از آن زیادتر است که به بیان

۲۳. جنید شیرازی، ۳۳۸-۳۳۹؛ عیسی بن جنید، ۳۷۵؛ جامی، ۴۷۶.

۲۴. جنید شیرازی، ۲۹۷-۲۹۸؛ اوحدی بلیانی، عرفات‌العاشقین، ۴۳۳.

۲۵. عبدالرزاق کاشانی، ۳۴۱؛ زرکوب شیرازی، ۱۹۱؛ جنید شیرازی، ۷۰-۷۱، ۷۳، ۸۴-۸۵، ۱۲۱-۱۲۲؛ جامی،

۴۸۷، ۴۸۲.

اقتناعی مجری و محزی گردد^{۲۶}».

عبدالرزاق کاشانی نیز در نامه‌ای که به علاءالدوله سمنانی (متوفی ۷۳۶ ق) نوشته، اشاره کرده است که صحبت شیخ ظهیرالدین را درک کرده و نظر او را موافق با مسئله وحدت وجود این عربی یافته است.^{۲۷} صفی‌الدین اردبیلی نیز در شیراز با شیخ ظهیرالدین ملاقات کرد، اما چنانکه گفته‌اند، «در حضور او نیز قصور این حال بدید^{۲۸}». او سرانجام در شیراز وفات یافت. تاریخ درگذشت وی را به اختلاف در سال ۷۱۴ ق^{۲۹}، و ۷۱۶ ق^{۳۰} گفته‌اند. اما از آنجا که صاحب شیرازنامه شاگرد او بوده است، قول وی، یعنی ۷۱۴ ق، درست‌تر به نظر می‌رسد. مزار او در جوار پدرش در خانقاه محله قتلغ واقع است.^{۳۱}

ظاهراً فقط یک فرزند به نام فضل‌الله از او باقی ماند که البته شرح حال او دانسته نیست. اما فرزند فضل‌الله، موسوم به صدرالدین محمد، در شمار بزرگان این طریقه بوده است که به شرح احوال او خواهیم پرداخت. تنها اثری که از ظهیرالدین باقی ماند، ترجمه عوارف‌المعارف است. البته از این عبارت جامی یعنی عبارت «از تصنیفات وی یکی آن است که عوارف ترجمه کرده است»، بر می‌آید که آثار دیگری نیز داشته است.

به هر حال، این اثر یکی از مهمترین کتابهای عرفانی است که تاکنون به چاپ رسیده است. به گفته مؤلف نضحات‌الانس: «در آنجا تحقیقات صادر از کشف و الهام بسیار است، و به مقامات بلند رسیده و به کرامات ارجمند مشهور شد^{۳۲}». این ترجمه همراه با تعلیقات و فصلی جداگانه در حل مشکلات آن بوده است. چنانکه صدرالدین جنید، نوه او، در کتاب ذیل عوارف‌المعارف گفته: «از شروح آن (عوارف‌المعارف) شرحی جامع‌تر از ترجمه جد خویش شیخ شیوخ الاسلام مقتدی الانام و نقاوة‌الایام مرشد الخلق الی الحق هادی الحق للخلق ظهیر الحق و الحقیقه والدین ابی النجاشی عبدالرحمن، ندیده است^{۳۳}».

ظهیرالدین، چنانکه از مقدمه کتاب بر می‌آید، شرط کرده بوده است که «سخنان مصنف را... هم

۲۶. زرکوب شیرازی، ۱۹۹.
۲۷. عبدالرزاق کاشانی، ۳۴۱.
۲۸. ابن بزاز، ۱۰۴.
۲۹. زرکوب شیرازی، همانجا؛ فصیح خوافی، ۲۳/۳.
۳۰. جنید شیرازی، ۳۳۹، جامی، ۴۷۶؛ داراشکوه، سفینه‌الاولیاء، ۱۱۴؛ نیز قس: فصیح خوافی، ۲۳/۳ که وفات او را در ۲۵ رمضان ۷۱۴ ق ذکر کرده است.
۳۱. زرکوب شیرازی، همانجا.
۳۲. جامی، ۴۷۶؛ نیز نک: جنید شیرازی، ۳۳۹.
۳۳. ولایی، فهرست کتب کتابخانه مبارکه آستان قدس رضوی، ۴/۴۱۹؛ به نقل از ذیل عوارف‌المعارف.

بر منوال و نسق آن لفظاً به لفظ ترجمه فرماید، و هیچ بر آن نیفزاید و در آخر کتاب فصلی جداگانه محققانه در حلّ مشکلات و دفع معضلاتی که در ضمن عوارف مسطورست و در مطاوی آن مزبور مرقوم فرماید^{۳۴}». اما چنانکه صدرالدین اشاره کرده است، ظهیرالدین توفیق نیافت که بخش آخر یعنی تعلیقات آن را به اتمام رساند و بعدها نوّه او این مهم را عهده‌دار گردید و چنانکه خواهیم گفت تعلیقات مفصّلی بر آن افزود.

از این اثر با عنوان معارف العوارف چندین نسخه موجود است. از جمله نسخه‌ای در کتابخانه برلین، و دو نسخه در کتابخانه دانشگاه علیگر.^{۳۵}

از نکات مهمّ شایان ذکر این است که در سده‌های هفتم و هشتم، برای قرائت و تدریس این اثر، اجازه دریافت می‌کرده‌اند. نسخه‌ای از یکی از این اجازه‌نامه‌ها که برای نجم‌الدین محمد بن عمر بن یوسف (در سده هفتم) صادر شده بوده، در مجموعه‌ای از میکروفیلها، به شماره ۵۴۷۸/۷ کتابخانه مرکزی موجود است.^{۳۶}

۳. صدرالدین جنید بن فضل الله بن ظهیرالدین عبدالرحمن بن نجیب‌الدین علی

از عالمان، محدّثان و عارفان سلسله سهروردیه بزغشیه در سده هشتم. جنید شیرازی که از معاصران او بوده وی را «شیخ الاسلام فی عهده و قدوة الانام فی عصره» خوانده و از او با عناوین و القابی چون «مرشد کامل»، «مکمل فاضل»، «جامع بین علم ظاهر و علم باطن» یاد کرده است.^{۳۷} از آنجا که صدرالدین در خاندانی اهل علم و عرفان زاده شد، از همان اوان کودکی به کسب دانش و معرفت روی آورد. به گفته خودش «از زمان صبی و عنفوان نشو و نما تخم محبت مساکین و فقرا در حبه‌القلب و سویداء دل کاشته و مهرة مهر ایشان در درون جان مضمّر و مخمّر و مرکوز مقرر داشته و عنایت بی‌علت سابق و طلب و اردات لاحق فایده و سابق گشت تا خدمت و صحبت شیخ کبار و علماء نامدار رفع الله درجاتهم و اعلی رتبتهم مشرف و مزین گشت و از غرر درر ایشان فرایده فواید حاصل کرد و چون به قدر وسع و طاقت و جهد و استطاعت خویش در بحار موج کلمات آن افواج سیاحت و

۳۴. همان منبع پیشین، ۴۲۰-۴۱۹/۶.

۳۵. احمد، قند پارسی، ۳۴۷؛ امر و هوی، مرآة‌التصوف، ۱۳؛ بروکلان، ذیل، I/789.

۳۶. دانش پژوه، فهرست میکروفیلها...، ۱۵۷/۳.

۳۷. جنید شیرازی، ۳۴۰-۳۳۹.

در بیدایی که حدود آن نابیدا سیاحت افتاد و بر کنوز و رموز و جواهر معادن اشارات و مبهات ایشان اطلاع یافت ...^{۳۸}».

او مدتی در بغداد نزد شیخ جبرئیل کردی به سیر و سلوک و خلوت نشینی پرداخت. پس از آن رهسپار مکه مکرمه شد و مدتی نیز در آنجا اقامت گزید. پس به شام سفر کرد و نزد علماء آن دیار حدیث خواند. برخی از مشایخ وی عبارتند از: شیخ جمال‌الدین ابراهیم بن ابی البرکات حنبلی بعلبکی معروف به ابن قرشیه (متوفی ۷۲۰ ق)، از فقهاء مشهور شام؛ شیخ صلاح‌الدین خلیل بن کیکلدی علائی از علماء مشهور شام (متوفی ۷۶۶ ق)، شیخ علاء‌الدین علی بن ایوب مقدسی از محدثان شام (متوفی ۷۴۸ ق) و معمره زینب بنت احمد بن عبدالرحیم معروف به بنت الکمال (متوفی ۷۴۰ ق)، محدثه مشهور شام.^{۳۹}

از جمله کسانی که با صدرالدین ملاقات داشته‌اند جنید شیرازی است که درباره او آورده که موطأ مالک را در شش جلسه خوانده و کل صحیح بخاری را در سیزده روز شنیده است.^{۴۰} صدرالدین سرانجام در ۷۹۱ ق در شیراز وفات یافت و در جوار آبا و اجداد خود به خاک سپرده شد.^{۴۱} مؤلف آثار عجم از مزاری با عنوان «مزار شیخ جنید» یاد کرده که در زاویه‌ای در صحن مسجد حاجی باقر در محله دزک واقع بوده و حمامی نیز در نزدیکی آن مسجد معروف به «حمام شیخ جنید» قرار داشته که به سبب از بین رفتن خطوط روی سنگ مزار در انتساب آن به جنید تردید کرده است.^{۴۲}

مهمترین اثر او کتاب ذیل المعارف فی ترجمه العوارف است. این اثر، همچنانکه از نامش پیداست، ذیلی است بر کتاب معارف‌العوارف تألیف جدش، ظهیرالدین بزغش. چنانکه پیش از این گذشت، وی در سبب تألیف آن گفته است چون جدش ظهیرالدین نتوانست اثر خود را که فصلی جامع و محققانه در حل مشکلات و دفع معضلات عوارف‌المعارف بود، به پایان برساند، او سعی کرد که کار وی را تکمیل کند. «در خاطر فاطر این ضعیف آمد که خود را بر فتراک دولت ایشان بندد چه اگر داخل "من تشبهه بقوم فهو منهم" نگردد باری از قبیل "کلبهم باسط ذراعیه بالوصید"^{۴۳} باشد ... و کتاب ترجمه را ذیلی در بیان حقایق و تبیان دقایق آن رموز و اشارات بنویسد و آن را ذیل معارف‌العوارف نام نهد.^{۴۴}»

تاریخ اتمام تألیف کتاب دانسته نیست، اما از آنجا که این کتاب را به نام شاه شجاع آل مظفر (متوفی

۳۸. ولاتی، ۴۱۹/۶، به نقل از ذیل عوارف‌المعارف.

۳۹. جنید شیرازی، ۳۴۰-۳۴۱، قزوینی، ۳۴۰-۳۴۱.

۴۰. همانجا.

۴۱. جنید شیرازی، ۳۴۱.

۴۲. قرآن کریم، سوره کهف / آیه ۱۸.

۴۳. فرصت‌الدوله، آثار عجم، ۴۶۴-۴۶۵.

۴۴. ولاتی، ۴۱۹/۶-۴۲۰، به نقل از ذیل عوارف‌المعارف.

۷۸۶ ق) نوشته و در دیباچه بر شاه شجاع ثناء گفته و نیز با توجه به عبارتی از کاتب، می‌بایست در حدود سال ۷۷۵ ق تألیف شده باشد.^{۴۵} از این اثر چند نسخه موجود است: نسخه‌ای در کیمبرج؛ نسخه‌ای دیگر به شماره ۱۵۷ در کتابخانه آستان قدس رضوی، و نسخه‌ای در کتابخانه دانشگاه علیگر هند.^{۴۶} استاد نذیر احمد آن را ترجمه عوارف‌المعارف دانسته است.^{۴۷} صفحه نخست نسخه آستان قدس افتاده و با این عبارت شروع می‌شود: «و عوایق مطهر و مجلیه و صقاله فکر و ذکر متحلی و منجلی و مزین و منور داشت». اما انجام آن: «و یوضع له القبول فی الارض». این نسخه را محمد بن ابی‌الفضل بن یحیی بن ابی‌بکر بن المحسبه از روی نسخه اصلی نوشته است. تاریخ نسخه اصلی ۱۴ صفر ۷۷۵ ق بوده و کاتب آن را نزد مؤلف خوانده و مؤلف نیز گواهی قرائت و اجازه تدریس آن را نگاشته است.^{۴۸}

اثر دیگر صدرالدین، نقاوة الاخبار من النقلة الاخبار فی شرح احادیث النبی المختار است که از آن با عنوان شرح احادیث نبویه نیز یاد کرده‌اند.^{۴۹} بغدادی به اشتباه کتاب شدالازار جنید شیرازی را به او نسبت داده است.^{۵۰}

۴. ابوسعید بزغش، شاعر و عارف سده دهم قمری / شانزدهم میلادی

دانشته‌های ما درباره وی مبتنی بر گزارش مختصر صاحب عرفات‌العاشقین است. از آنجا که منابع پیش از عرفات‌العاشقین از او نام نبرده‌اند و نیز اوحدی بلیانی به گونه‌ای از او سخن گفته که گوئی از هم‌عصران او بوده^{۵۱}، می‌توان احتمال داد که در سده دهم ق می‌زیسته است. افزون بر آن صاحب طرائق‌الحقائق از شخصی به نام شیخ سعدالدین ابوسعید علوی حسینی بزغشی یاد کرده که مرید پیر جمال‌الدین اردستانی - از عارفان سده نهم ق - بوده است.^{۵۲} اگر وی همان ابوسعید بزغش باشد، می‌بایست در فاصله سده نهم ق تا نیمه سده دهم ق زیسته باشد. صاحب عرفات‌العاشقین او را «خوش طبیعت با مزه سخن نیکو قریحت» خوانده و برخی از اشعار او را ذکر کرده است:

۴۵. ولاتی، ۴۲۰/۶. ۴۶. همان منبع، ۴۱۹/۶-۴۲۰؛ احمد، ۳۴۷-۳۴۸.

۴۷. احمد، ۳۴۷. ۴۸. ولاتی، همانجا.

۴۹. جنید شیرازی، ۳۴۱؛ مدرس، رجحانة الارب، ۴۳۴/۱.

۵۰. بغدادی، هدیه‌المعارفین، ۲۵۸/۱. ۵۱. اوحدی بلیانی، عرفات‌العاشقین، ۲۶.

۵۲. معصوم علیشاه، طرائق‌الحقائق، ۳۵۶/۲.

ای دوست ز جمله نیک و بد بگذشتم
هر چیز که برخلاف رأی تو بود
کافر بودم ز نو مسلمان گشتم
گرچه همه دینست ازو برگشتم^{۵۳}

※

به جام جم کسی پی برده باشد
دمادم باد می‌گوید در آن گوش
که عاقل کی در آرد سر بیادی^{۵۴}
بنا بر عیش نه زان پیش کایام
به ضعف لاشه‌ام پی برده باشد
ز دست غم کسی جان برده باشد
خضر آن فیض کز روی بتان دید
نگردد جمع هیچ آن دل که بوئی
از آن چشمان کافر یک مسلمان
غمی بینم که ایمان برده باشد

※

دل کرد بسی نگاه در دفتر عشق
چندانکه رخت حسن نهد بر سر حسن
جز روی خوشت ندید اندر خور عشق
پیجاره دلم عشق نهد بر سر عشق^{۵۵}

※

اشکم که هزار دیده می‌بارد ازو
گویا مزه‌ام تیغ تو شد کز سر شوق
اطفال بچون طپیده می‌بارد ازو
پیوسته سر بریده می‌بارد از او^{۵۶}

برخی از اشعار او در جنگ شعر، در مجموعه نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران موجود است.^{۵۷}

منابع

- ابن بزّاز اردبیلی، توکلی، صفوة الصفا، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تبریز، ۱۳۷۳ ش.
- ابن حجر عسقلانی، احمد، الدرر الکامنة فی اعیان المائة الثامنة، حیدرآباد دکن، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م.
- احمد، نذیر، قند پارسی، هجده گفتار ادبی و تاریخی، به کوشش سیدحسن عباس، تهران، ۱۳۷۱ ش.

۵۳. نک: اوحدی بلیانی، هانجا: نیز قس: هدایت، تذکرة ریاض العارفين، ۲۷۶.

۵۴. احتمالاً «به بازی» یا «به یاری» است.

۵۵. به گفته اوحدی (هانجا)، این رباعی را برخی به سعدالدین حمویه و احمد غزالی نسبت داده‌اند.

۵۷. انوار، فهرست نسخ خطی، ... ۱۲۷/۱.

۵۶. اوحدی بلیانی، هانجا.

- امین احمد رازی، هفت اقلیم، به کوشش جواد فاضل، تبریز، کتابفروشی علی اکبر علمی.
- امرو هوی، سید محمود حسن قیصر، مرآة التصوف، به کوشش سید محمد حسین رضوی، علیگره، مولانا آزاد لائبریری، علی گره مسلم یونیورسیتی.
- انوار، عبداللہ، فہرست نسخ خطی کتابخانہ ملی ایران، تهران، ۱۳۶۵ ش.
- اوحدی بلیانی، تقی الدین، عرفات العاشقین، نسخه خطی شماره ۵۳۲۴ کتابخانہ ملک.
- بغدادی، اسماعیل پاشا، ہدیۃ العارفین، استانبول، ۱۹۵۵ م.
- جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- جنید شیرازی، ابوالقاسم، شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، به کوشش محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- داراشکوه، محمد، سفینۃ الاولیاء، کانپور، نولکشور.
- دانش پڑوہ، محمدتقی، فہرست میکر و فیلمهای کتابخانہ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- زرکوب شیرازی، احمد بن شہاب الدین، شیرازنامہ، به کوشش اسماعیل واعظ جوادی، تهران، ۱۳۵۰ ش.
- سامی، شمس الدین، قاموس ترکی، به کوشش احمد جودت، استانبول، ۱۳۷۷ ق.
- عبدالرزاق کاشانی، کمال الدین، «مکتوبات»، مصنفات فارسی علاءالدولہ سمنانی، به کوشش نجیب مایل ہروی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- عیسی بن جنید شیرازی، تذکرۃ ہزار مزار (ترجمہ شدالازار)، به کوشش نورانی وصال، شیراز، ۱۳۶۴ ش.
- غلام سرور لاہوری، خزینۃ الاصفیاء، لکھنؤ، ۱۲۹۰ ق.
- فرغانی، محمد، مناہج العباد الی المعاد، استانبول، ۱۹۹۰ م.
- فصیح خوافی، احمد، جمل فصیحی، به کوشش محمود قرخ، مشهد، کتابفروشی باستان.
- قزوینی، محمد، پاورقی بر شدالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار، تهران، ۱۳۲۸ ش.
- قطب الدین محمود شیرازی، درۃ التاج، به کوشش ماہدخت بانو ہمایی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- کشمی، محمد ہاشم، نمات القدس، ترجمہ اردو از محبوب الحسن واسطی، سیالکوٹ، ۱۴۱۰ ق.
- محمود بن عثمان، فردوس المرشدیہ فی اسرار الصمدیہ، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۸ ش.
- معصوم علیشاہ، محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- و صاف الحضرة شیرازی، عبداللہ، و صاف الحضرة، بمبئی، ۱۲۶۹ ق.
- ولایتی، مہدی، فہرست کتب کتابخانہ مبارکۃ آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۴۴ ش.
- ہدایت، رضا قلی خان، تذکرۃ ریاض العارفین، به کوشش محمد علی گرگانی، تهران، کتابفروشی محمودی.